

خانہ پدری

تهیه کننده، نویسنده و کارگردان:  
کیانوش عیاری

مددی فیلمبرداری: دارویش عیاری، صداباردار: سید صالحی، طراح چهره و پردازی: حسین صالحی، انتظام رسانی: طراح صحنه و لباس: اصغر ایمادی زند، تدوین: کیانوش عیاری، فرهدان: فضیل گران، مدیر هاشمی، شهاب حسینی، بهاره رحیمی، ناصر هاشمی، فرشاد فراهانی، نگاه خلاقانی، حسین فلاح، علی قاچوکلار، ناصر هاشمی، محمد رضا سرتیزی، رسول سلیمانی، ستاره سرمهحمد، احمد پهلوان، مینا سلطانی، محصول ۱۳۸۹، فیلمبرداری: نمایشن: روزهای چهارم و پنجمم دی در پردیس کورش

قصة خانواده‌ای در سک خانه، طی پنج دوره زمانی از سال ۱۳۰۸ تا ۱۳۷۵ در ابیزود اوین، بدری (مهران رجی) دختر جوانش ملوک (نگاه خانایی) را که متمم به این اخلاقی شدیده و از خانه فرار کرده، در غیاب صادر (نازنین فرهانی) و خواهران به بهانه رفیق قایل به خانه کشاند ملوک که به نیت برداشتن شک کرده قدر فرار دارد اما موقع نیش شود و توسط درد و درار نوجوانش بختمن (علی قرائوزی) داخل یک کوچک با کوبیده دسته هاون سنجی که مرشد کشته می شود و برای علامی همچوی دسته هاون سنجی که مرشد می شود عویس (حسین فلاح) و سرش علیرضا همچوی دسته هاون سنجی که مرشد می شود عویس (حسین فلاح) و سرش علیرضا که محظی شد از خوشبینی کنده متفوپ است (محمد رضا سرتوزی) می آیند و بدر گزارش کار را به آنها می دهد و قرار می شود این دو زنین مردان خانواده بهمانند در ابیزود دوم (سال ۱۳۲۵) یکی از دختران خانواده که با علیرضا (این بار با بازی رسول سلیمانی) ازدواج کرده به حالت هفره به خانه بدری

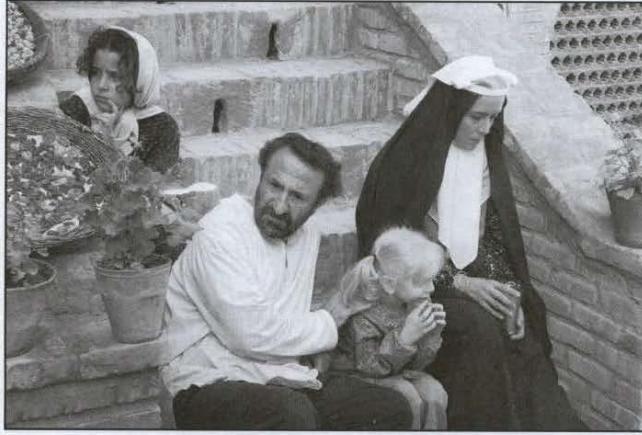
می‌اید و در زیرزمین به اقای باقی مشغول شود. دادام  
به دنیال همسر می‌اید و وقتی او را در زیرزمین می‌بینند  
نمی‌توانند ریش را پس از بگیرید و می‌گویند بر زنش اجازه  
نمی‌دهد که در زیرزمین بسته شود. اما کند که جسدی در  
آن محفوظ است. این حرف شک مادر و خواهران را درباره  
تایید شدن ملوک خلب می‌کند و مادر به اتفاق می‌رود  
که قبر ملوک در آن است. او در حال گریهواری روی قبر  
فرزندش جان می‌دهد در ایزدرو سوم (سال ۱۴۴۵) برابر  
دختر جوان حاششم (در این سن با بازی ناصر هاشمی)  
خواستگار می‌اید که دختر حاضر به ازدواج نیست، اما  
محترم با خشونت و تحمک اصرار دارد که این ازدواج  
سرگیرد. سکینه (ستاره میرمحمد) دختر محترم و قوتی  
می‌بینند راهی برایش نمانده تریاک می‌خورد و خود کشی  
می‌کند و مراسم خواستگاری بهم می‌خورد. در ایزدرو  
چهارم (۱۴۰۰ پدررسزگ خانواده (مهران رجبی) فوت  
کرده و در مراسم خشونت خوش کوچک محترم (در این  
سن با بازی مهدی هاشمی) برای راه انداختن یک کاگاه  
اقای باقی همراه سوستانش و زیرزمین می‌رود و زیرزمین  
چای شان کانی نیست بدن ان که بدانند قفل در اتفاقی را می‌شکنند که قبر ملوک در  
آن فرار مدارد. محترم از این قضیه صعبانی می‌شود و در اتفاق را دوباره قفل می‌کند.  
در ایزدرو پنجم (سال ۱۳۷۵) محترم همراه با پسر جوانش (شهاب حسینی) به خانه  
پدری می‌اید که متزوگ شده و از پسر می‌خواهد استخوان‌های ملوک را از قبر ببریوں  
بیاورد و در چای دیگر قفل نکند، چون مکن را خود خمامد و لورفتن اسکلت ممکن  
است موجی در درس شود. اما در میانه این کار حال محترم بد می‌شود و مادر بسر  
(مینا سادایی) اکه بریشکی درود رسمی اوردن حسن می‌زند سکنه مغزی کرده باشد.  
امامون را اینسان و را به پیمارستان منتقل می‌کنند در حالی که پسر جوانش با  
استخوان‌های ملوک در گوفه تنه ماده است.

## چایت و مكافات

جہانبخش نورایی

آنین باستانی سیاسی و شکرگزاری به جامی اورنده، گویی  
که غولی را به دنبیم کرده و دشمن قهاری را از سرزمین  
خود راندهاند. سنگ هاوونی که بر سر ملوک فروند می‌آید  
شمیرشی که جازاه و را می‌شکالد، بیچاره‌ای که موی  
پوسیده را اتندن که جسم نایاک پوشیده می‌زند در من  
هر چشم کشی مفهومی فلایک دارند و از بی‌رحمی  
ویانگر یک نیرو مردانه خبر می‌هفتند. همه آن‌ها در  
ساپاه آن گونه سستن شکل می‌گیرند که هنجارهایش  
را ابدی و ازلی می‌پندارند و حکم اخلاقیات منجمد را  
بی‌جون‌وچاره به اجر درمی‌اورند، حتی اگر دشتهای  
اجراکننده آموخته احکامش بازرس، شذ از اندوه و  
سرم رو شود، سکوت در دیدگاشش حلقة زند، بر مزار  
کشته خوش حق حق دند و خواهر خواهر پکوید فلم  
با تعصب و اندیشه جزئی است که طرف می‌شود و نه  
لزوماً بر مرد که خود نیز قربانی تعصب است: تعصی  
که با گذر زمان افتخار و خیران پیش می‌زند و حتی  
پرسجهای خانه پدری با شاهمهایی که در فیلم

نمی‌داند کجا را که انداخته، همدست شدنهاند، نزدیک  
به جنس خاکی است که جنابه را می‌پوشاند و از نظرها  
پنهان نیستند. حتی یک لحظه پوست چهره محش  
را که اندکی پیش از کشتن خواهر به او می‌گوید که  
هنر برادر تو نیستیم، تو ایسوی ما را بردی همراه  
همه‌نگ خاک بدیم، خاکی که خون پوشیده بی‌پوشیده  
را سابلان سال پنهان می‌کند اما در پرایر مقابله یک  
مشت گرسیو پوسیده تاب نمی‌آورد و تن به افشا زار  
می‌دهد. این بنا و مردهایش، نشانه فرهنگی هستند که  
در آن می‌توان از سر تعصب و شکراندیشی بی‌شود اما  
محکمایه‌ای وی هیچ توضیحی دختر روحانی و از گزینش  
سپرید. پدرها رسون قتل به سران می‌دهند و به آنان  
اموزند چه گونه بکشند، چه گونه شیشتر در جسد  
فرو کنند و چه گونه مانند آنچه در هنگام بردین سر  
مرغ و خروس انجام می‌دهند قبل از کشتن دختر به او  
آب بدهند تا شنه کام از دنیا نزد. ملوک در قبر چون  
راسته بسته و جهان باز پیرون است: خانه باه  
زیایی شمعانیها و ماروده دخت دلپذیرش جای امنی  
برای زندگی نیست. برای گیری از آن، نه وارد به آن،  
میل بیشتری وجود دارد. خانه در تسلط مردها است  
و فیلم با در آغاز می‌شود و با مرد می‌کند اخیر می‌سد.  
در این میان این هنر هستند که از پیرون - از جهانی  
باز و یک حصار - وارد خانه می‌شوند و هر یک به شکلی  
به دام می‌افتدند: همای ازد در این خانه که می‌پوش غایب  
است. فضای ساکن نمطها در کل خانه که در زیر زمین،  
در گورگاه دختر کشتشده‌اند، بیشتر حس می‌شود اما  
در آن سوی در، همه پیچر در جنبوشوش است و گذر  
روزگار و تاریخ را سلسل می‌پیمیشند: توالی حضور  
در شکلهای اخراجی ای ای باز زغال، وانتی که دار قالی فلزی  
را می‌آورد، و ایوسلاوسی که در پیان از راه میرسد.  
جلوههای از دگرگون شدن دنیا را نشان می‌دهد که  
خوانخواه بر خانه تاثیر می‌گذارد و تغیر هر چند  
از این های که نه تعصباً امیز را در نسل ناگیر



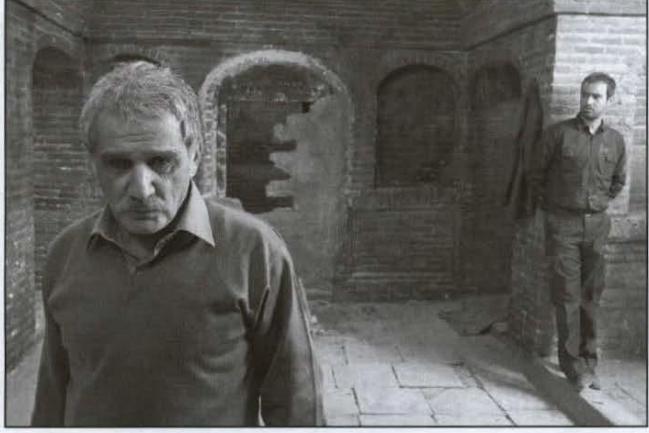
هرست، استعداد آن را دارد که این راه را به شکل و  
شیوه دیگری ادامه دهند.  
پدر به فرمان عقیده و رسم و رسوم آباجدادی اش  
دختر را می کشد و محل جن جسد را جان صاف و  
یکدست می کند که همچ کس به آن در زیر آن خفته  
شک نبرد؛ درست ماند فروکن ماهرانه روش خواهی  
قالی که علاوه بر فرش باقی حرفة این خواناده است.  
فرش در این خانه بکی از نشانه های فرهنگ سنتی  
ایرانی است که ظاهری زیبا فربا و دلگشا دارد، اما در  
زیر آن می تواند بیر حمی و خشونت نکان دهنده ای  
نهفته باشد. فرش گور بافتندی را مخفی می کند که  
حرب رفوغی ارش شترشی را می اندازد. مزار  
دختر شرافت ای اقبالی می پوشاند تا ظاهر زیبا، نهان  
زشت را پوشاند. همان گونه که ظاهر ارام و دلچسپ  
و دوست داشتنی بدریزگز بآن شسب کاه و حواس  
سفید، جنات ترسناک را که سالها بیش طراحی و  
اجرا کرده پوشانده است. اینها همه گول زنندگ است.  
فیلم طارق افتخار های پوشیده را آشکار می کند  
سرنوشت اوست که با او زاده شده؟ در این دادگاه  
خانوادگی دختر حق دفاع ندارد و مدام می پرسد چرا؟  
حق پاسخ گویی در برابر اتهام میهم و شاید مهومی  
که نمی داند چیست از دختر سبل شد و نمی داند به  
کدام گاه باید شکسته شود. شمشیر که باید را بشانه  
سلحشوریست به جای تراورمر کار دن دیو و دد در  
این خانه در تن پی جان گرد دختر بی پنهان می بود و  
به شکلی دشمنیگی اور از اهم هم درد و همه اینها  
جناب انجام می شود که گوینی جزئی از امور روزانه است  
و سبک خوب شدن دار و طبیعی فیلم این عادی بودن  
هولناک را به خوبی ترسیم می کند.  
تردد نکنم که تاریخ منکر ما و استطواره های ما  
از جهاتی تاریخ مغلظون کشی و فرزند کشی است. برادرها  
که ای اطلاع رسانی نهادند از سرینهیست کن ملوک وارد خانه  
می شوند، پدر فرزندگش کار دستهای او را داده اند و این  
آب تلمیمه می شودند. برادر و برادر و اخوهای خانه و زنگ  
در تن جنابه دفن شده فرو می کنند که اطمینان از کشته  
شدن ملوک دست و پای پدر دخترگش را می پسندند و  
ملوک را تملک می کند از همین اوصاف غلطاندان  
است. محظیم قربیه آن خانه اصلی قدیمی است که  
بدترین بای قتل رسیدن دختر، رو به فرسودگی و  
پیرانی می رود. با پوسیدن اندام دختر نازین در زیر  
حک، خانه نیز رفته فته جان می دهد و سر از جان به یک  
پافت فرسوده بسده می شود. خانه نشانه یک احتمام و  
شکوه تاریخی است که در بطن خود شفاوت و ستدگاری  
را پنهان کرده. چیزی که سر از جان می فرسودگی  
پوسیدگی اش می شودند و این در مورد محظیم نیز  
صدق می کند که نام شکوهمند و پرهیزی را بدک  
می کشد، اما در درون خود پیچ دیگری است. با این  
وضع عجیب نیست اگر اخانقوانگی پدر بیر حمی و  
رحمتی باشد. آن ام، دواد خانه و فرنگ فرنگی کاری  
که بر یونگ انسان بینه بینه شده، من شیشه به  
محض است. زنگ سوری خانه از زنگ سوری مردان خور  
نیست. زنگ دوازه و دیوارها و آجرهای خانه و زنگ  
لیاس محظیم و پدر و برادران و فرزند او که به همانه  
پاسداری از شرف لکه دار شده، برای کشتن دختری که

A black and white photograph of a woman with dark hair, wearing a light-colored headscarf or hood. She is looking slightly to her left with a contemplative expression. The background is blurred, showing what appears to be foliage or trees.

امروز ما باشد و از ته دل آزو کنم که سرچشمۀ نرم خوبی و مدارا نخشکد و در همه  
خانه‌ها برای همیشه «مهرانی دست زیبایی را بگیر».

کلید برو و بدگذشته دروازه جویی خانه‌ای قدیمی است که معماری و فضای  
طبیعی حیاط آن، نمونه اسکان‌سازی از خانه‌های ایرانی قابل از چونه مدرن شدن است.  
خواهیم دید که در چوچی همگام با پایشدن رشته‌های استانی قلم، نقش دروازه  
پرورد زنان خلواده به اسارتگاه را بازی می‌کند و این در اصل‌باشد از کارگترهای  
خانه ایرانی است. سترخون فیلم، در چوچی به امراضی از رزق‌ای غبار خاطره بیرون  
می‌آید. رنگ می‌گیرد، وضوح می‌باشد، و در این راسته از این روزگار که می‌خواهند خانه متزکر را  
خراس کنند کمالاً نگویند؛ فنه و بوسیده است. این دلایل در این بارگ و تکنیک.

است. همین وضع در مورد محتمشم به شکلی اتفاق گرفت که پدر پس از عمل سلطان حنجره به کمک دستگاه فلزی باطری دار حریف مغلول از شرمزاری و غصه آن جه کرده دچار سکته مغزی می شود و سخت گفتنش به صورت امراض نامفهوم در آید است. انتقام روزگار سرای احمد آن را به خاطر خون بین تاریخی ملوك و مرگ اولار دلشکسته مجازات می کند. نارسا زبان‌بازار فلزی را کنون در چوبی نصب شده و در را راحترت می شود باز کرد. دخترهای نسل جدید قفل گورگاه را می شکند، کف زمن را سوچاره می کنند و میزهای فلزی را برای تشکیل کلاس آموش قالی‌بافی به آن جا منتقل می کنند. اما واقعی دختر محنت‌گر، که اموزگار آن هاست، متوجه جایتی می شود سطاخ را عطالت است. سرای احمد با نو شدن روزگار از میان افتاد در واقع این سنت خشکدانش ایست که زیر بر عذاب و جدان می بخشد. در جریان جمع کردن وسایل، چوب پشت محتمشم جمله «پرید گفت». رامی نشونم که اشاره‌ای به پندرهای جزمه در یک جامعه پدرسالار است؛ پندرهای چنان بپرور که حتی ممکن است برادر را وادر به کشتن خواهند کرد. اما همین پدر نیز گذندگی



فیلم سپلیت تکان دهنده‌تر از جمجمه‌هاست که هم‌لت  
دست می‌گیرد تا آن از بی‌وقایی جهان سخن بگوید،  
چرا که جمجمه ملوک هنوز سایه‌ای زیبایی و جوانی  
غارش شده را با خود بارد، هنوز دل را پریشان و محزون  
می‌کند و صرفه‌ایک غلام و نشانه‌ای کلی و مجرد از  
بی معنایی هستی نیست. آن یک مشت موی پوسیده  
و خاک‌الود ملوک حرف‌خواری سپلایر ایان نسلی دراد که  
دیگر بدانیست تن به تسلیم یک چون چون‌گرامی دهد.  
حالا باید اوری آن طراوت از دستورفته  
شمعانی‌های حبایط، آن چهره مضموم ملوک، و گل‌های  
عطار اگین پیراهن‌ش در برایر یک مشت مو و استخوان  
به جا مانده ای او و با آن موسیقی اندوه‌هاک، جز بغضی  
در گلو و قطره شتری در چشم چه دیگری می‌توان  
نثار ایان فیلم بزرگ کرد؟ نگاه نلخ و لالکلیتی نامزد در  
کنار استخوان‌های به‌جامانده از عمر نیون بخت، حکایت  
میراث گنجینه‌گیریست که نه می‌شود رهایش کرد و نه  
بران چشم بپوشید. راستی سرانجام با این بارگران چه  
خواهی کرد ای مرد و امداده؟

زندگی جسمانی پیراپر و نیاز انسان از شاستاهد  
کرد. زن های پارگی قالی را فروخته که کنند و مردها چاله  
پرند. یک پروانه خوشرنگ، قربانی خود را ندیل  
می کنند. صحته چنگ و گزید دختر بقدیم استادانه  
ساخته شده که ما را در چای ملوک ترسان قرار می دهد و شرف  
و همان حشمت و بی قراری و شوشیش را در تعماشگار به  
وجود می آورد. گویی بیگانگان به شانه همچون اورده و  
قصد نابود کردن را می کنند و فریدا می نزد  $\text{چهار}^{+}$  و السته که  
گوش شنوازی وجود ندارد. زور حسنه دختر کشیده  
می دهد. فریدا رسیت و هرچه می شود می هیچ قدر می  
و هر خنزی را که بر جهاد داده می شود می هیچ قدر می  
ستاندیده گرفت. رفوق استادانه را ملوک کشته شده انجام  
داده امام پاداش آن را از مشتری سرادری می گیرد که  
خواهر را به قتل رسانده و محل رفو را پرداخت کرده که  
می یابد که گورت را چون کوکدی کری در أغوش بشفارد و از  
شدت آندوه و نتمای دنیار تو جان بدید.  
برای خلاولده، راز مرگ ملوک سلطنت از پرده ببرون  
می افتند. آنها را زدایی برای دیگران هنوز برجاست و  
پنهان کاری ترا اس آخر بخواهند. دنیا در برای سکون  
این وظیفه حالا به عهده ناصر فرزند محتشم افتاده که  
با چایمه کاردن استخوانه های ملوک پنهان کاری را داده  
کرده. گویی در این نبضی وارونه، برای رفع احتلال کار  
دختر مهم و سودمندتر از جان اوست. همین است  
که در حال تعقیب دختر برای چشم و کشنش او، اتوی  
ذغالی را از سر راه برمی دارد که میاندا فرش بسوزد  
کاسی از رونق بینند.

زمانی و فضول فیلم را نقطه‌گذاری می‌کند جواهه زمانی همین مفهوم پیشرونده زمان است. بیان این مفهوم بسیار ساده است. میرزا خوشنویس از فرو کردن شمشیر به چاره و نشان دادن تبعه خوبین به پدرش، روی تاب می‌نشینید. این یار مادر مسلط است و همان روز تکنی اوست. اما در آخر این قفل و فصل های بعدی این دختران هستند که بر تاب سوارند. هنگامی که در قفل اول پدر جنایتکار به گور فرزند نگاهد اندیشکنها می‌اندازد و بعد از میان حکمرانی‌های کوچک چونی بحیاط خوبی می‌گذرد، درگیر کوشش را می‌گیرد که توی شاش است. حرکت درونین ادامه نگادان او به گور ملوك را به خواهر کوچکش که تاب می‌خورد پیومند می‌زند و مفهوم همسانی با سرزنش ملوك را القا می‌کند. این در واقع ادامه ملوك و روح او و روح هر مظلوم دیگری است که در گذر زمان سرنوشت مشاهی دارد. اما زمان که تاب بسته به درخت بیانگر آن است در همان خواب گار نو را تبیش شارت می‌دهد و خانه و مردمش را به خال خود می‌گذارد. چوب و تخته خشانه و روز گار کهنه است جای خود را به قفل و میز و صندلی و دار قالی فلزی می‌دهد و صدای آتومبیل به جای صدای مرغ و خروس و پارس سرگ می‌نشینید. محشتنم نیز که توان گذشته را می‌هد سرانجام بر تخت چوبی کهنهای که گار ایام خواه را کشید رو در روی مرگ قرار می‌گیرد. در چویی زیریننم به چیرچیر افتاده و این در پیام میان زن و طبیعت از بساط افتاده، که مظاهر کار اندازد. دوران مدرن دیگر باید میان زن و طبیعت از بساط افتاده، که مظاهر جسمانیت ملوك مرد است، اجیری می‌چیند و می خورد و پدر ملوك نیز از مستری می خواهد این را بخورد نمایی و روی دود مشتری به خانه ام زمان شاخهای بپر از انجیر گرفته شده است. انجیرهایی که آن دو می خورند این حسن میهم غیرقابل توضیح را در من به وجود آورد که اینگار هر سرکار انان از جهتی ملوك راز شاخه ای بگیرد که در برابر بیدار ساخت نهادنی و مانند ناصر نگویی گذشته ربطی به ماندار نداشت. رخشان بنی اعتماد در یادیان فراموشی از زبان یکی از شخصیت هایش می گویند هیچ فیلمی برای هیشه در قوطی نمی مهد و روزی سرانجام به نمایش درخواهد آمد. هیچ جنایتی نیز برای هیشه در نهادنها می‌ماند و گور یا گاهان دیر با زود سر باز می‌گذد. اتفاق و مادر هر دو برینی اید، همان طور که سال‌ها بعد مادر ملوك را از آگاهی از قتل فرزند به مزار غربی او جان می‌هد و چند رخوشه انگوکه در زیرزمین به بند کشیده شده در شلوغی عزیزان را به زمین می‌افتد. اتفاق و مادر هر دو از برادران ایند مردها در واقع طبیعت و رشرست و میل طبیعی زن زن کردند و عجیب نیست که با گذشته شدن دفتر امامه تعصب به شکلهای دیگر به تدریج طبیعت خانه نیز می‌پرمد و رو به تباہی می‌گذارد.

بی ابرویی سروج و حفرهای می‌گردند که باید پوشانده شود از چشمها که جگهای پنهان بماند. مردها نگهبانی قیر ملوك دارند و نمی خواهند هیچ نامزمیر و غیرهایی باشند. اما روش مردان برای پنهان نگاه داشتن و نهفتن راز در اینتا با صحنوساری و قصباقی توام است. اما آگاهی سالها بر فرشی می خواهد که روی گور یک کردهاند و نمی دانند که فرش روپوش خون به ناچار ریخته ملوك است. روش مردان برای پنهان نگاه داشتن و نهفتن راز در اینتا با صحنوساری و قصباقی توام است. اما آگاهی و «برآحمت» زنان که بشیش تر می شود، تلاش مردها

فیلم میان زن و طبیعت از بساط افتاده، که مظاهر کار اندازد. دوران مدرن دیگر باید میان زن و طبیعت از بساط افتاده، که مظاهر جسمانیت ملوك مرد است، اجیری می‌چیند و می خورد و پدر ملوك نیز از مستری می خواهد این را بخورد نمایی و روی دود مشتری به خانه ام زمان شاخهای بپر از انجیر گرفته شده است. انجیرهایی که آن دو می خورند این حسن میهم غیرقابل توضیح را در من به وجود آورد که اینگار هر سرکار انان از جهتی ملوك راز شاخه ای بگیرد که در برابر بیدار ساخت نهادنی و مانند ناصر نگویی گذشته ربطی به ماندار نداشت. رخشان بنی اعتماد در یادیان فراموشی از زبان یکی از شخصیت هایش می گویند هیچ فیلمی برای هیشه در قوطی نمی مهد و روزی سرانجام به نمایش درخواهد آمد. هیچ جنایتی نیز برای هیشه در نهادنها می‌ماند و گور یا گاهان دیر با زود سر باز می‌گذد. اتفاق و مادر هر دو برینی اید، همان طور که سال‌ها بعد مادر ملوك را از آگاهی از قتل فرزند به مزار غربی او جان می‌هد و چند رخوشه انگوکه در زیرزمین به بند کشیده شده در شلوغی عزیزان را به زمین می‌افتد. اتفاق و مادر هر دو از برادران ایند مردها در واقع طبیعت و رشرست و میل طبیعی زن زن کردند و عجیب نیست که با گذشته شدن دفتر امامه تعصب به شکلهای دیگر به تدریج طبیعت خانه نیز می‌پرمد و رو به تباہی می‌گذارد.

بی ابرویی سروج و حفرهای می‌گردند که باید پوشانده شود از چشمها که جگهای پنهان بماند. مردها نگهبانی قیر ملوك دارند و نمی خواهند هیچ نامزمیر و غیرهایی باشند. اما روش مردان برای که خواب را که مکان تارا عنکبوتی راه و روی دسته اند. گویی به که مکان